



Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

مطالعه پدیدارشناختی راهبردهای فرهنگ‌پذیری کودکان کار افغانی

(مطالعه موردی: مرکز حامی پرتو منطقه ۵ تهران)

الهام غنی‌زاده (دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، واحد خلخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلخال، ایران)
elhamgh50@yahoo.com

صمد رسول‌زاده اقدم (دانشیار گروه مطالعات خانواده و زنان، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران،
نویسنده مسئول)
samad1356@gmail.com

مهرداد محمدیان (استادیار گروه جامعه‌شناسی، واحد خلخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلخال، ایران)
dr.mhm1350@gmail.com

چکیده

مهاجرانی که به شکل غیرقانونی از افغانستان به ایران می‌آیند از مهارت و توانایی خاصی برخوردار نبود، و در کارهای رده پائین جامعه مشغول به کار می‌شوند. کودکان این مهاجران نیز به دلیل مشکلات اقتصادی خانواده‌هایشان مجبور به کار می‌شوند. در این راستا، هدف پژوهش حاضر فهم راهبردهای فرهنگ‌پذیری کودکان کار افغانی در ایران است. در پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش کیفی و رویکرد پدیدارشناختی، از تکنیک مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته برای جمع‌آوری اطلاعات پژوهش استفاده شده است. مشارکت‌کنندگان پژوهش را کودکان افغانی حاضر در مرکز حامی پرتو منطقه ۵ تهران تشکیل داده‌اند که با ۱۸ نفر از آنها مصاحبه صورت گرفته است. برای انتخاب مشارکت‌کنندگان از روش نمونه‌گیری هدف‌مند با حداکثر تنوع استفاده شد. داده‌ها با استفاده از روش موستاکاس مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که راهبردهای فرهنگ‌پذیری کودکان کار افغانی عبارتند از: همانندسازی، جدایی یا انفصال،

نشریه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، سال بیست و یکم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳، شماره پیاپی ۴۷ صص ۳۵-۵۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۱/۳۰ تاریخ تصویب: ۱۴۰۲/۰۲/۱۲

هماهنگی یا انطباق، حاشیه‌گزینی یا انزواطلبی. یکپارچگی رایج‌ترین شکل راهبرد فرهنگ‌پذیری است؛ چرا که به کودکان کار افغانی اجازه می‌دهد در عین پابندی به هویت فرهنگی و ارزش‌های جامعه خویش، خود را با هویت و فرهنگ جامعه میزبان وفق دهند.

واژگان کلیدی: فرهنگ‌پذیری، کودکان افغانی، کودکان کار، پدیدارشناختی.

۱. مقدمه

از دیدگاه انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان، فرهنگ‌پذیری به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر اثر تماس‌ها و برخوردهای فرهنگی یک قوم یا ملت، یا میان دو قوم یا دو ملت شکل می‌گیرد. این فرایند همراه با تبدیل یا تغییر شکل بر دو جامعه خصوصاً جامعه‌ای که پذیرای آن فرهنگ است اثرگذار است. این امر بیانگر آن است که انسان موجودی فرهنگ‌پذیر است و این پذیرش فرهنگی رفتارهای معین هر جامعه‌ای را شکل می‌دهد و آن را نسل به نسل و سینه به سینه انتقال داده است (فرگوسن^۱ و همکاران، ۲۰۲۳). همچنین مهاجرت از یک مکان به مکانی دیگر، علاوه بر اثرات گوناگونی که بر شئون مختلف زندگی دارد، از نظر سلامت روانی نیز مسائلی متعددی را به وجود می‌آورد که همانا به نحوه فرهنگ‌پذیری او برمی‌گردد. گاهی فشاری که فرد، در رویارویی با فرهنگ دیگری، متحمل می‌شود آنقدر مهم است که در برخی موارد مانند دگرگونی‌های دینی و دگرپرسی‌های هویتی موجب دگرگونی‌های بنیادینی در زندگی او می‌گردد (کرینکمپ^۲ و همکاران، ۲۰۲۳). مهاجرت به یک کشور جدید می‌تواند کودکان و نوجوانان را به طرق مختلفی از جمله روابط خانوادگی، عملکردهای اجتماعی و آموزشی تحت تاثیر قرار دهد (راتوری و سبوتاری، ۲۰۲۳^۳).

1. Ferguson

2. Kreienkamp

3. Raturi & Cebotari

مهاجرت به شکل غیرقانونی از کشور افغانستان به کشورهای دیگر از جمله ایران، در چند دهه اخیر، یکی از بزرگترین جابه‌جایی‌های جمعیتی در تاریخ معاصر است (میرزائی، ۱۳۹۶). مهاجران غیرقانونی به‌خاطر ویژگی‌ها و موقعیت خاص خود، به ویژه سرمایه انسانی پایین و عدم برخورداری از حمایت‌های قانونی، اثراتی را در اقتصاد کشور مقصد بر جای می‌گذارند (کیمپماکی، ۲۰۲۳). این نوع مهاجران اکثراً غیرماهر بوده و در بازار کار (کارگری) با دیگر کارگران رقابت می‌کنند (هوتاوروک^۲ و همکاران، ۲۰۲۳). همچنین در میان بسیاری از مشکلاتی که مهاجران در یک کشور میزبان با آن مواجه هستند، حادثترین مشکل، سازگاری است (کاراکوسه و یایلاجی، ۲۰۲۳^۳). علاوه بر این، این تصور اشتباه وجود دارد که کودکان نسبت به بزرگسالان به‌راحتی با هر شرایط و موقعیت تازه‌ای سازگار می‌شوند، اما در این زمینه، کودکان آسیب‌پذیرترین افراد هستند. والدین در میان پیش‌بینی‌هایی که از مشکلات و چالش‌های احتمالی مهاجرت دارند به‌ندرت جایی برای مشکلات کودکان در گوشه ذهن خویش خالی می‌گذارند، زیرا والدین نگران جستجوی شغل و یافتن راه‌هایی برای سازگاری با فضای جدید هستند (باتوچینا و استراکسین، ۲۰۱۹^۴). این در حالی است که مهاجران افغانستانی از تحصیل در بسیاری از دانشگاه‌ها و رشته‌ها محروم‌اند و مشاغلی که بر عهده می‌گیرند اغلب مشاغل پرزحمت و کم‌درآمدی است (علاالدینی، ۲۰۱۹). چنین وضعیتی آنها را در شرایط و جایگاه اجتماعی فرودستی قرار می‌دهد و کودکان این افراد نیز در همان شرایط عموماً از تحصیل بازمی‌مانند (کوشیمیندر و دوبو، ۲۰۲۳^۵). مضاف بر آن، بسیاری از کودکان افغان به کارهایی مثل زباله‌گردی، تکدی‌گری می‌پردازند (ایمانی و نرسیسیانس، ۱۳۹۱). که می‌تواند

1. Kimpimäki
2. Hutaauruk
3. Karaköse & Yaylaci
4. Batuchina & Straksiene
5. Kuschminder & Dubow

مشکلات روانی، خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی فراوانی برای آنان به همراه داشته باشد (ولبرگت و همکاران، ۲۰۲۳).

با توجه به اهمیت موضوع فرهنگ‌پذیری کودکان کار، تا کنون تحقیقات بسیار کمی در این خصوص در کشور ما صورت گرفته است. در این زمینه، میرزائی (۱۳۹۵) در پژوهشی نشان می‌دهد که در عمل، هر مهاجر نسبت به شرایط محیطی و شخصیتی خود راهبرد ویژه‌ای را برای فرهنگ‌پذیری (جذب، ادغام، جدایی و حاشی‌گزینی) انتخاب می‌کند که پیامدهای هر کدام متفاوت از دیگری است. بوستانی و همکاران (۱۳۹۶) نیز معتقدند افزایش میزان هراس اجتماعی و محرومیت نسبی برای مهاجران می‌تواند باعث افزایش احساس جدایی و حاشیه‌گزینی در بین آنها شود. خسروی و همکاران (۱۳۹۵) نیز نشان دادند تلاش در راستای کاهش تبعیض در محیط مدرسه و نیز اجرای برنامه‌های آموزشی به منظور آشنایی بیشتر با فرهنگ جامعه میزبان می‌تواند سازگاری بالاتر دانش‌آموزان افغانی را به دنبال داشته باشد. خو^۲ و همکاران (۲۰۲۳) نیز در پژوهش‌شان نشان دادند که جدایی و ادغام و جذب اصلی‌ترین استراتژی‌های فرهنگ‌پذیری مهاجران چینی در آمریکا است. بنابراین، با توجه به شکاف یا خلاء علمی در زمینه راهبردهای فرهنگ‌پذیری کودکان کار افغانی در ایران، پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به این پرسش است که کودکان کار افغانی چه تجاربی از شیوه‌های فرهنگ‌پذیری در ایران دارند؟

۲. مبانی مفهومی و پیشینه پژوهش

۲-۱. پیشینه تحقیق

یافته‌های پژوهش ایمان و مرادی (۱۳۸۸) در مطالعه‌ای با عنوان «بررسی رابطه بین راهبردهای فرهنگ‌پذیری و سلامت روانی در میان مهاجران: نمونه موردی مطالعه شهر کرمانشاه»، بیانگر آن

1. Vollebregt

2. Xu

است که رابطه معنی‌داری بین متغیرهای راهبردهای فرهنگ‌پذیری و فرهنگ‌پذیری در مقصد و مدت اقامت با سلامت روانی مهاجران وجود دارد.

نتایج مطالعه قاسمی و امیری (۱۳۸۹) در تحقیقی تحت عنوان «سازگاری اجتماعی و فرهنگی مهاجران ایرانی در آمریکا»، نشان می‌دهد که ایرانیان مهاجر به ایالات متحده ضمن رعایت هنجارها و احترام به قوانین جامعه جدیدی که در آن زندگی می‌کنند، از فرهنگ ملی و قومی خویش نیز فاصله نگرفته‌اند.

یافته‌های میرزائی (۱۳۹۵) در مطالعه‌ای با عنوان «راهبردهای فرهنگ‌پذیری و بهداشت روانی مهاجرین افغانستانی در شهرک قائم قم»، بیانگر آن است که نبود سیاست‌های بلندمدت دولت ایران در قبال مهاجرین، شرایط ناپایدار اقتصادی در ایران به خصوص بعد از حذف یارانه‌ها، شرایط نامساعد امنیتی اقتصادی - داخلی افغانستان، و... شرایط سازگاری و فرهنگ‌پذیری مهاجرین در ایران را بیش از پیش با دشواری مواجه کرده است.

یافته‌های خسروی و همکاران (۱۳۹۸) در تحقیقی با عنوان «مطالعه عوامل مرتبط با سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی ساکن در شهر شیراز»، بیانگر آن است که بین متغیر سازگاری و متغیرهای تبعیض، رضایت‌مندی، احساس تعلق به ایران، پذیرش جامعه میزبان، تأکید والدین بر فرهنگ بومی، هویت ملی و محل تولد مادر، رابطه معنی‌داری وجود دارد. نتایج مدل رگرسیونی نیز نشان داد که متغیرهای تأکید والدین بر فرهنگ بومی، هویت ملی، احساس تعلق به ایران، رضایت‌مندی و محل تولد مادر، تعیین‌کننده‌های اصلی سازگاری هستند.

یافته‌های کاظم‌زاده و همکاران (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای با عنوان «سازگاری فرهنگی مهاجران در رمان شیکاگو، اثر علاء‌الأسوانی؛ بر اساس نظریه فرهنگ‌پذیری جان بری»، بیانگر آن است که فرهنگ‌پذیری فرآیندی مرحله‌ای و پیچیده است و عناصری همچون ریشه‌های دینی، قومی، میهنی و نگرش‌های فردی در آن دخیل هستند. قهرمانان با پیشینه‌ها و نگرش‌های متفاوت در این فرآیند،

استراتژی‌های متعددی از قبیل جدایی، همانندی و یکپارچگی را برای وفق دادن خود با محیط جدید اتخاذ می‌کنند. استراتژی یکپارچگی، بهترین راهبرد برای حل چالش‌های فرهنگی مهاجر است؛ زیرا مهاجر برای داشتن تعامل سودمند در محیط جدید، به ایجاد هویتی دوگانه در خود نیاز دارد تا در عین حفظ فرهنگ مادری، خود را با ارزش‌ها و معیارهای فرهنگی جامعه میزبان نیز وفق دهد.

تارتاکوفسکی^۱ (۲۰۱۲) در تحقیقی به مطالعه عوامل موثر بر فرهنگ‌پذیری نوجوانان مهاجر روسی و اوکراینی در اسرائیل پرداخته است. یافته‌های وی بیانگر آن است که نگرش‌ها نسبت به کشور مبدأ و میزبان و محدودیت‌های محیطی درک شده (از جمله تبعیض درک شده و همچنین حمایت اجتماعی درک شده از سوی والدین، همسالان و معلمان) بر تمایلات فرهنگ‌پذیری مهاجران تأثیر گذارند.

نتو و نتو^۲ (۲۰۲۳) در مطالعه‌ای با عنوان «فرهنگ‌پذیری و عزت نفس در میان مهاجران هندی در پرتغال»، نشان دادند که ادغام یا انطباق شایع‌ترین راهبرد فرهنگ‌پذیری مهاجران هندی مقیم پرتغال بود. همچنین افرادی که از این راهبرد برای فرهنگ‌پذیری استفاده می‌کنند نسبت به مهاجران دیگر از عزت نفس بالاتری برخوردارند.

کورت^۳ و همکاران (۲۰۲۳) در مطالعه‌ای با عنوان «ادغام فرهنگی - اجتماعی پناهندگان افغان در ترکیه»، نشان دادند که قرار گرفتن در معرض رویدادهای بالقوه آسیب‌زا و عوامل استرس‌زای پس از جابجایی، از مهمترین عوامل تهدید کننده سلامت روان و ادغام اجتماعی - فرهنگی پناهندگان افغان در ترکیه هستند. این تجارب استرس‌زا سلامت روان پناهندگان را بدتر می‌کند و مانع ادغام آنها در جامعه میزبان می‌شود.

-
1. Tartakovsky
 2. Neto & Neto
 3. Kurt

صفاک و همکاران (۲۰۲۴) در مطالعه‌ای به بررسی شرایط فرهنگ‌پذیری مهاجران افغان و سوری در ترکیه پرداخته‌اند. یافته‌های آنها بیانگر آن است که شباهت‌های فرهنگی، مذهبی و ارزش‌های جمعی از عوامل اصلی فرایندهای فرهنگ‌پذیری مهاجران افغانی و سوری هستند. اما تبعیض نسبت پناهندگان، شرایط اقتصادی، موانع نهادی و رویه‌ای در ترکیه از موانع اصلی سازگاری یا فرهنگ‌پذیری موفق مهاجران در ترکیه هستند.

در جمع‌بندی پیشینه پژوهش می‌توان گفت که تحقیقات صورت گرفته در خصوص مسئله مورد بررسی حاکی از کثرت پژوهش‌های انجام شده در این حوزه در چارچوب روش کمی دارد. مطالعات پیمایشی مورد اشاره با اتخاذ موضع بیرونی از تجارب زیسته مشارکت‌کنندگان در زمینه شیوه‌های فرهنگ‌پذیری غفلت نموده‌اند. از این رو، سهم پژوهش‌های کیفی در این حوزه بسیار کم است. همچنین جستجو در پایگاه‌های داده‌های علمی نشان داد که تحقیقی در خصوص شیوه‌های فرهنگ‌پذیری کودکان و نوجوانان کار افغانی انجام نشده است. بنابراین، پژوهش حاضر در نظر دارد تا با اتخاذ نگاه درونی به مطالعه تجربه‌های زیسته کودکان و نوجوانان افغانی در ایران بپردازد.

۲-۲. مبانی مفهومی

فرهنگ‌پذیری مفهومی است که برای نخستین بار در سال‌های آغازین دهه بیست میلادی، در دو حوزه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی مطرح شد. پژوهشگران، این واژه را برای شرح پویایی‌های رفتار افراد متعلق به فرهنگ‌های متفاوت و در تماس با یکدیگر به کار گرفتند.

فرایند فرهنگ‌پذیری در مباحث فرهنگی مهاجران اصولاً به عنوان یک فرایند یادگیری در نظر گرفته می‌شود که فرد از خلال آن زندگی در یک بستر اجتماعی - فرهنگی جدید را آغاز می‌کند. این فرایند فرهنگ‌پذیری ریشه در جامعه مبدأ یعنی اجتماعی شدن اولیه دارد. فرهنگ‌پذیری فقط شامل

گروه‌های مهاجر نمی‌شود بلکه در نزد افراد طبقه مسلط هر جامعه که با جامعه‌ای بزرگ‌تر دارای مراودات دائمی هستند نیز اتفاق می‌افتد. فرهنگ‌پذیری فرایند مستمر و هم‌کنشانه‌ای است که همه افراد حاضر در جامعه متکثر فرهنگی را شامل می‌شود. فرهنگ‌پذیری، جهت درک مقوله روابط میان فرهنگی و ارتباط متقابل افراد در جوامع چندفرهنگی، در بین پژوهشگران روابط بین فرهنگی و به خصوص علاقه‌مندان به حوزه مهاجرت، به موضوعی مهم تبدیل شده است (بری، ۲۰۰۵).

در جوامع چند فرهنگی، افراد شیوه‌های یکسان برای قبول فرهنگ جامعه جدید را اتخاذ نمی‌کنند، بلکه راهبردهایی را در پیش می‌گیرند که متناسب با وضعیت گذشته آنان در جامعه مبدأ و وضعیت فعلی در جامعه مقصد باشد. در اینجا ما با الگویی دو وجهی از فرهنگ‌پذیری روبه‌رو هستیم که دیدگاه‌های هر دو طرف این پدیده، یعنی مهاجران و شهروندان آن جامعه، لحاظ می‌شوند. دیدگاه اول به نگهداشت فرهنگ اولیه مهاجران مربوط می‌شود به این نحو که آیا در جامعه جدید آن فرهنگ موروثی تا چه میزان باید محترم شمرده شود. دیدگاه دوم این که به چه مقدار باید با دیگر گروه‌های قومی فرهنگی جامعه جدید ارتباط برقرار کرد (میرزائی، ۱۳۹۶).

تاکنون نظریه‌های متعددی برای توصیف پدیده فرهنگ‌پذیری تدوین شده است که از جمله آنها می‌توان به نظریه پادیلا و کیف^۱ و جان بری اشاره کرد. پادیلا و کیف، فرهنگ‌پذیری مهاجران در جامعه مقصد را به دو بعد فراساختاری فرهنگ، به نام آگاهی فرهنگی و وفاداری قومی نسبت می‌دهند. بر اساس این رویکرد، آگاهی فرهنگی، دانش مطلق است که افراد از فرهنگ‌های مبدأ خودشان و فرهنگ جامعه میزبان دارند، این دانش شامل عواملی چون مهارت‌های زبانی، آگاهی از حوادث تاریخی مهم، نمادهای فرهنگی، فهم و درک شکل‌های موسیقی و هنری فرهنگ‌ها و استانداردهای ارزشی و رفتاری می‌باشد که افراد از خودشان تولید می‌کنند. چنانچه مهاجران از این میراث فرهنگی

1. Berry

2. Padilla & Keefe

آگاهی بیشتر داشته باشند، نسبت به آنهایی که تماس جدید با آنها دارند، بر اساس این مدل بهتر فرهنگ‌پذیر خواهند شد. وفاداری قومی یا قوم‌مداری زمانی رخ می‌دهد که افراد مهاجر آداب و رسوم، سنت‌ها و فعالیت‌های گروهی و جمعی خود را ترجیح می‌دهند. چنانچه این مدل اتفاق بیفتد، فرهنگ‌پذیری مهاجران سخت‌تر خواهد بود (ایمان و مرادی، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

از نظر بری، فرهنگ‌پذیری مجموعه فرایندهایی است که موجب تغییر در فرهنگ افراد و گروه‌های با فرهنگ متمایز می‌شود. در نتیجه مهاجرت، بسیاری از جوامع مدرن به گروه‌های متکثر فرهنگی تبدیل می‌شوند که از نظر قدرت اقتصادی و سیاسی با هم برابر نیستند. در اینجا فرض بر این است که اقلیت ناگزیرند به بخشی از فرهنگ اصلی بپیوندند و عمدتاً به اراده، تحرک و ماندگاری افراد بستگی دارد (بری و سم، ۱۹۹۷).

جان بری تأکید می‌کند هرچند این نظریه مربوط به مهاجران است، ولی نتایج آن به گروه‌های اقلیت و افراد بومی نیز قابل تعمیم است. وی معتقد است مهاجر پس از ورود به جامعه میزبان با دو مسئله مهم روبه‌روست: یکی آن‌که آیا هویت فرهنگی خود را به عنوان یک ارزش حفظ کند؟ یا اینکه ارزش آن است که برای ایجاد ارتباط سازنده با جامعه بزرگ‌تر، با فرهنگ میزبان درآمیزد؟ آنچه در این انتخاب عامل تعیین‌کننده است، این است که مهاجر تا چه میزان به حفظ هویت خود یا مشارکت و تماس با سایر گروه‌های فرهنگی تمایل نشان دهد هنگامی که این دو موضوع به‌طور هم‌زمان در نظر گرفته می‌شود، چهار استراتژی فرهنگ‌پذیری (همانندی، یکپارچگی، جدایی و حاشیه‌نشینی) ایجاد می‌شود که در قالب پاسخ مثبت یا منفی به دو سؤال اساسی مذکور شکل می‌گیرد (بری، ۲۰۱۹).

یکپارچگی شخص مهاجر به فرهنگ جامعه مبدأ پایبند است، در حالی که با فرهنگ جامعه مقصد نیز ارتباط دارد و به آن هم پایبند است. در یکپارچگی نوعی دو فرهنگی واقعی وجود دارد و وفاداری

به هر دو فرهنگ نوعی همبستگی اجتماعی را به وجود می‌آورد. همانندی زمانی رخ می‌دهد که فرد هویت فرهنگی خود را از دست داده و به فرهنگ جامعه مقصد روی می‌آورد، در همانندی فرد مهاجر در فرهنگ جامعه میزبان ادغام می‌شود و به شیوه و آداب و رسوم فرهنگی جامعه میزبان عمل می‌کند. جدایی در نظر بری حفظ فرهنگ اصلی خود و فقدان رابطه با جامعه میزبان است. جدایی برای مهاجر وقتی است که علاقه‌مندی به فرهنگ خودی وجود دارد و افراد به فرهنگ سنتی خودشان اهمیت می‌دهند، اما هیچ توجهی به فرهنگ جامعه میزبان ندارند. و نهایتاً استراتژی چهارم در مدل بری، حاشیه‌نشینی است، این استراتژی زمانی رخ می‌دهد یک فرد مهاجر هم فرهنگ قومی خود و هم فرهنگ جامعه میزبان را طرد می‌کند. بری مدل حاشیه‌نشینی را بیگانگی دوگانه می‌داند، چون در این استراتژی عدم وفاداری به دو فرهنگ وجود دارد (بوگزا، ۲۰۰۴).

۳. روش تحقیق

روش تحقیق به کار رفته در این پژوهش، کیفی بوده و از رویکرد پدیدارشناسی به عنوان روش عملیاتی پژوهش استفاده شده است. روش پدیدارشناسی، تجارب زیسته مشارکت‌کنندگان را با هدف دستیابی به جوهره موضوع، مورد بررسی قرار می‌دهد (ناک، ۱۹۸۴). مشارکت‌کنندگان پژوهش را کودکان افغانی حاضر در مرکز حامی پرتو منطقه ۵ تهران تشکیل داده‌اند. در پژوهش حاضر، نمونه‌گیری با استفاده از روش نمونه‌گیری هدف‌مند؛ بدین معنا که پژوهشگر افراد و مکان مطالعه را از این رو برای مطالعه انتخاب می‌کند که می‌تواند در فهم مسئله پژوهش و پدیده محوری مطالعه موثر باشند (اوبیلر، ۲۰۲۳)، شروع و بر اساس نمونه‌گیری نظری که در آن انتخاب نمونه‌ها با توجه به تحلیل داده‌های گردآوری شده پیشین، شناسایی می‌شود (سوکماواتی^۳ و همکاران، ۲۰۲۳)، تا

1. Knaack
2. Obilor
3. Sukmawati

اشباع داده‌ها ادامه یافت. در واقع، براساس نمونه‌گیری هدف‌مند سعی شد افرادی که حامل تجربه‌های مرتبط با موضوع و مسئله و پرسش‌های تحقیق بودند انتخاب شوند. یعنی از مشارکت‌کنندگان انواع مختلف اطلاعات لازم از جنبه‌های مختلف مسئله تحقیق به دست آورده شد. سپس برای رسیدن به اشباع نظری با نمونه‌های بیشتر و دیگری از کودکان کار افغانی مصاحبه صورت گرفت تا در نهایت به نظریه‌ای که توان کافی و لازم در زمینه توضیح و تبیین موضوع و مسئله پژوهش را دارا باشد، رسیدیم.

با توجه به کیفی بودن روش پژوهش، اشباع اطلاعاتی یا نظری (تکراری شدن داده‌ها یا اطلاعات) ملاک اتمام نمونه‌گیری است. در این راستا، با ۱۸ نفر از کودکان و نوجوانان کار افغانی حاضر در مرکز حامی پرتو منطقه ۵ تهران مصاحبه شد چرا که داده‌های جمع‌آوری شده، تکراری شدند و طبقات اطلاعاتی تازه‌ای به دست نیامدند و اشباع نظری حاصل شد. به منظور گردآوری اطلاعات با توجه به حساسیت موضوع، از مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختاریافته استفاده شده است. در طی مصاحبه‌ها از مشارکت‌کنندگان درخواست می‌شد تا در مورد تجارب‌شان در زمینه هویت‌یابی و فرهنگ‌پذیری صحبت کنند. جریان مصاحبه با استفاده از پرسش‌های تکمیلی و مبتنی بر پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان ادامه می‌یافت و سوالاتی نظیر «لطفاً در این خصوص بیشتر توضیح دهید» به عنوان سوالات عمق‌دهنده و اکتشافی پرسیده می‌شد.

پس از اتمام مصاحبه‌ها، داده‌های گردآوری شده با بهره‌گیری از روش موستاکاس^۱ (فیلیپس-پولا^۲ و همکاران، ۲۰۱۱) مورد تحلیل قرار گرفتند. تحلیل داده‌ها به این صورت بود که ابتدا مصاحبه‌ها برای درک فضای مصاحبه و شرکت‌کنندگان چندین بار بازخوانی شد. اطلاعات مکتوب مربوط به مصاحبه‌ها چندبار خوانده شد تا محتوای کلی درک شود، این کار همراه با گوش دادن به بخش‌هایی

1. Moustakas
2. Phillips-Pula

از اطلاعات ضبط شده بود. در مرحله بعد کدهای اصلی و عبارتهای مهم هر مصاحبه استخراج شد. به این صورت که جملات و عبارتهای مرتبط با سؤالات در مصاحبه‌ها جدا و در فایل دیگری نگهداری شد. این کار به این دلیل بود که اطلاعاتی که اهمیت کمتری هم دارند از دست نروند چون ممکن بود در مراحل بعدی اهمیت آنها مشخص شود. در سومین مرحله معنای هر عبارت توضیح و با مفهوم بخشی به آن، خلاصه گردید. به این صورت که برای هر جمله مهم یک توصیف کوتاه از معانی پنهان آن نوشته شد. سپس معانی استخراج شده از جملات با هم ترکیب شده تا معنی مشترک حاصل شود. در مرحله چهارم، معانی به صورت دسته‌هایی از کدها، سازماندهی شدند. یعنی معانی حاصل در مرحله قبل در خوشه‌های جداگانه‌ای گذاشته و مورد بحث قرار گرفتند. در پنجمین مرحله کدها به صورت دسته‌های مرتبط با یکدیگر در یک دسته کلی‌تر و سپس خوشه‌هایی قرار گرفتند که از آنها مفاهیم محوری حاصل شد. در مرحله ششم یافته‌ها مورد بحث و توصیف قرار گرفته و نهایتاً به ساختار پدیده پاسخ داده شد. ملاحظات اخلاقی پژوهش حاضر نیز شامل کسب رضایت آگاهانه، حق انصراف از پژوهش، محرمانه بودن اطلاعات و تعیین زمان و موقعیت مصاحبه توسط شرکت‌کنندگان بود.

برای اعتبار و اعتماد بخشی به داده‌ها، از قابلیت اعتبار یا اعتبارپذیری، انتقال‌پذیری، قابلیت اعتماد و قابلیت تأیید (دنزین^۱ و همکاران، ۲۰۲۳) استفاده شده است. در واقع، به منظور رعایت قابلیت اعتبار یا روایی پژوهش سعی شد افرادی وارد مطالعه شوند که بیش از دو سال سابقه کار داشتند. برای رسیدن به انتقال‌پذیری، از آنجایی که در روش کیفی پژوهشگر موظف است تا مجموعه داده‌ها و توصیفات متنی خود را به نحوی کامل و غنی عرضه کند، سعی شد با عرضه کامل یافته‌ها، این مهم تحقق یابد. برای دستیابی به قابلیت اعتماد، یافته‌های پژوهش به چند تن از پاسخگویان داده شد و از آنها خواسته شد تا نتایج را بررسی و بازبینی کرده، نظرات خود را اعلام کنند. قابلیت تأیید نیز

1. Denzin

از طریق مرور و بازبینی‌های دقیق و چندین باره داده‌ها، تفسیرها و یافته‌های این مطالعه با نگاهی به مطالعات پیشین حاصل شد.

۴. یافته‌های تحقیق

پس از تحلیل اطلاعات بر اساس اصول کدگذاری در خصوص درک تجارب کودکان کار افغانی از شیوه‌های فرهنگ‌پذیری، ۱۸۴ کد اولیه یا خرده مقوله به دست آمد که این کدهای اولیه در قالب ۲۰ مقوله فرعی دسته‌بندی شدند. مقولات فرعی نیز در قالب ۴ مقوله اصلی (همانندسازی، جدایی یا انفصال، یکپارچگی یا انطباق و حاشیه‌گزینی) تقسیم‌بندی شدند و در نهایت مقوله هسته (شیوه‌ها یا راهبردهای فرهنگ‌پذیری) احصاء شد. در جدول ۱ این مقولات قابل ملاحظه است.

فرهنگ‌پذیری فرایندی است که باعث تغییر و تحول در فرهنگ افراد و گروه‌های با فرهنگ متفاوت می‌شود. تحلیل مصاحبه‌های کودکان کار افغانی بیانگر آن است که آن‌ها از راهبردهای مختلفی برای فرهنگ‌پذیری و سازگاری در جامعه میزبان استفاده می‌کنند. این راهبردها عبارتند از: همانندسازی یا همانندگردی، جدایی یا انفصال، یکپارچگی یا انطباق، حاشیه‌گزینی یا انزواطلبی.

همانندسازی: همانندگردی به‌عنوان یکی از راهبردهای فرهنگ‌پذیری کودکان کار افغانی شامل «رها کردن فرهنگ افغانی»، «کم اهمیت شدن هویت ملی و قومی خود»، «کم اهمیت شدن هویت فرهنگی خود»، «پذیرش فرهنگ ایرانی»، «جذب شدن در فرهنگ ایرانی»، و «سازگاری با فرهنگ جامعه میزبان» است. یکی از مشارکت‌کنندگان در این زمینه می‌گوید: «من اینجا بزرگ شده‌ام و اینجا را دوست دارم و تصویری از افغانستان ندارم و چندتا دوست خوب هم پیدا کرده‌ام». یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان می‌گوید: «منم مثل ایرانی‌ها لباس می‌پوشم و لباس افغانی نمی‌پوشم. یه جورایی خودم رو ایرانی می‌دونم».

جدایی: انفصال به عنوان یکی از راهبردهای فرهنگ‌پذیری کودکان کار افغانی شامل «حفظ فرهنگ اصلی خود همراه با عدم پذیرش فرهنگ ایرانی»، «برجسته نمودن هویت و فرهنگ افغانی در مقابل فرهنگ ایرانی»، «حفظ هویت ملی و قومی خود» و «احساس عدم تعلق ملی و فرهنگی به جامعه میزبان» است. یکی از مشارکت‌کنندگان در این زمینه می‌گوید: «پدرم می‌گه افغانستان خیلی بهتر از ایران و پول ما ارزشش بیشتر از پول ایرانی. من همیشه لباس افغانی می‌پوشم و با لهجه غلیظ افغانی حرف می‌زنم تا همه بدونن من افغانی هستم و به افغانی بودن خودم افتخار می‌کنم». یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان می‌گوید: «افغانی‌ها ماشین‌هایی سوار می‌شوند که شما تو خواب هم فکرش رو نمی‌کنید. کشور ما خیلی بهتر از ایران و بزرگ بشم برمی‌گردم اونجا».

یکپارچگی: انطباق به عنوان یکی از راهبردهای فرهنگ‌پذیری کودکان کار افغانی شامل «حفظ فرهنگ افغانی خود همراه با پذیرش فرهنگ ایرانی»، «وفاداری به فرهنگ افغانی و ایرانی»، «احساس تعلق فرهنگی به جامعه میزبان»، «رعایت آداب و رسوم فرهنگ ایرانی» و «احترام گذاشتن به آداب و رسوم فرهنگ جامعه میزبان» است. یکی از مشارکت‌کنندگان در این زمینه می‌گوید: «من هیچ وقت نمی‌توانم بی‌خیال افغانستان و فرهنگش بشم و روزهایی که کار نمی‌کردم لباس افغانی می‌پوشیدم ولی موقع کار مثل ایرانی‌ها لباس می‌پوشم. من هم افغانستان و هم ایران را دوست دارم و آدمای خوب زیادی اینجا دیدم». یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان می‌گوید: «ما با چند تا ایرانی رفت و آمد خانوادگی هم داریم و اونا هم برای ما ارزش و احترام می‌گذارند و ما هم به اونا احترام می‌گذاریم و مشکلی با همدیگه نداریم».

حاشیه‌گزینی: انزوایی به عنوان یکی از راهبردهای فرهنگ‌پذیری کودکان کار افغانی شامل «رها کردن فرهنگ اصلی خود و عدم سازگاری با فرهنگ جدید»، «رفتن به سمت دزدی، سرقت، تکدی‌گری و دستفروشی»، «طرد شدن از سوی فرهنگ جامعه میزبان»، «کاهش تعاملات و روابط متقابل با ایرانی‌ها» و «بیگانگی با فرهنگ ایرانی» است. یکی از مشارکت‌کنندگان در این زمینه می‌گوید:

« سه چهار سال پیش اومدیم ایران نه تو افغانستان وضعمون خوب بود نه اینجا. حرف زدیم رو خیلی‌ها مسخره می‌کنند و چند دفعه دعوا کرده. بزرگ بشم عمراً به افغانستان برگردم و تو ایران که مثل افغانستان نمی‌مونم و می‌روم اروپا». یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان می‌گوید: «هم افغانستان جهنم هم ایران و نمی‌خواهم اینجا باشم. کاش پول خوبی دستم بیاد تا اینجا فرار کنم و از دزدی و گدایی کردن راحت شم».

جدول ۱. شیوه‌ها یا راهبردهای فرهنگ‌پذیری کودکان کار افغانی

مقوله هسته	مقولات اصلی	مقولات فرعی	تعداد پاسخگویان
	هماندسازی	<ul style="list-style-type: none"> - رها کردن فرهنگ افغانی - کم اهمیت شدن هویت ملی و قومی خود - کم اهمیت شدن هویت فرهنگی خود - قبول کردن فرهنگ ایرانی - جذب شدن در فرهنگ ایرانی - سازگاری با فرهنگ جامعه میزبان 	۵ نفر
فرهنگ‌پذیری کودکان کار افغانی	جدایی و انفضال	<ul style="list-style-type: none"> - حفظ فرهنگ اصلی خود همراه با عدم پذیرش فرهنگ ایرانی - برجسته نمودن هویت و فرهنگ افغانی در مقابل فرهنگ ایرانی - حفظ هویت ملی، قومی و فرهنگی خود - احساس عدم تعلق ملی و فرهنگی به جامعه میزبان 	۴ نفر
	یکپارچگی یا انطباق	<ul style="list-style-type: none"> - حفظ فرهنگ افغانی خود همراه با پذیرش فرهنگ ایرانی - وفاداری به فرهنگ افغانی و ایرانی - احساس تعلق فرهنگی به جامعه میزبان - رعایت آداب و رسوم فرهنگ ایرانی - احترام گذاشتن به آداب و رسوم فرهنگ جامعه میزبان 	۶ نفر

مقوله هسته	مقولات اصلی	مقولات فرعی	تعداد پاسخگویان
	حاشیه‌گزینی	<ul style="list-style-type: none"> - رها کردن فرهنگ اصلی خود و عدم سازگاری با فرهنگ جدید - رفتن به سمت دزدی، سرقت، تکدی‌گری و دستفروشی - طرد شدن از سوی فرهنگ جامعه میزبان - کاهش تعاملات و روابط متقابل با ایرانی‌ها - بیگانگی با فرهنگ ایرانی 	۳ نفر

۵. نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر بیانگر آن است که کودکان کار افغانی از راهبردهای متفاوتی برای فرهنگ‌پذیری استفاده می‌کنند که عبارتند از: همانندسازی یا همانندگردی، جدایی یا انفصال، یکپارچگی یا انطباق، حاشیه‌گزینی یا انزواطلبی.

در راهبرد همانندسازی، کودکان کار افغانی، فرهنگ و هویت فرهنگی‌شان را رها می‌کنند و هویت فرهنگی جدیدی را می‌پذیرند. به‌طوری‌که در فرهنگ جدید ذوب یا ادغام می‌شوند و مطابق ارزش‌ها و شیوه‌های فرهنگی جامعه جدید رفتار می‌کنند. در این راهبرد، کودکان کار افغانی خودشان را مشابه بسیاری از ارزش‌ها و هنجارهای جامعه جدید می‌کنند و جدا از هر گونه اظهار دلتنگی، روابط‌شان را با گذشته و تاریخ کشورشان قطع می‌کنند. در واقع، کودکانی که از این راهبرد استفاده می‌کنند با نقل مکان کردن از سرزمین مادری‌شان به کشوری دیگر، افتخارات فرهنگی، هویت قومی و ملی خود را به‌دست فراموشی می‌سپارند و در جامعه جدید دچار استحاله فرهنگی می‌شوند. این کودکان در فرهنگ جدید، سعی در پنهان نمودن گذشته فرهنگی و حتی ملیت‌شان دارند. این یافته همسو با یافته‌های میرزائی (۱۳۹۶)، خو و همکاران (۲۰۲۳)، صفدر و همکاران (۲۰۰۹) است.

جدایی یا انفصال دیگر راهبرد رایجی است که کودکان کار افغانی برای فرهنگ‌پذیری استفاده می‌کنند. راهبرد جدایی هنگامی رخ می‌دهد که کودکان کار افغانی می‌خواهند هویت فرهنگی‌شان را

پاس بدارند و به ایجاد ارتباط و تعامل با دیگران علاقه‌ای ندارند و الگوهای ارزشی و رفتاری آن را قبول نمی‌کنند. در واقع، این راهبرد، نوعی پاتک فرهنگی است و مختص افرادی است که به فرهنگ و هویت خودشان پایبند هستند و نوعی نگاه از بالا به پایین به فرهنگ ایرانی دارند و سعی در برتر نشان دادن هویت و فرهنگ افغانی در مقابل هویت و فرهنگ ایرانی دارند. به طوری که آنها بعضاً با سیاه‌نمایی فرهنگ ایرانی و بزرگ نمودن یک مسئله، از ایرانی نبودن خود ابراز رضایت می‌کنند. این یافته همسو با یافته‌های میرزائی (۱۳۹۶)، بوستانی و همکاران (۱۳۹۶)، زندی ناوگران و همکاران (۱۴۰۱) است.

یکپارچگی یا انطباق از دیگر راهبردهای مورد استفاده کودکان کار افغانی برای فرهنگ‌پذیری است. در این راهبرد، کودکان کار افغانی علاوه بر رعایت ارزش‌ها و هنجار و قوانین فرهنگ ایرانی، از ارزش‌ها، باورها و هنجارهای ملی و فرهنگی خود دور نشده‌اند و در تعامل و ارتباط با سایر افراد افغانی مقیم ایران، آن ارزش‌ها و اصول را به کار می‌گیرند تا هم هویت ملی و قومی‌شان رسمیت پیدا کند و هم در اثر عدم استفاده، به فراموشی سپرده نشوند. پوشش یا سبک لباس پوشیدن کودکان کار افغانی از مصادیق بارز راهبرد یکپارچگی است که در مکان‌ها و محافل عمومی آنها همچون ایرانی‌ها لباس می‌پوشند ولی در خانواده خودشان از لباس افغانی نیز استفاده می‌کنند. در راهبرد یکپارچگی، حالت «دو فرهنگ بودن» شکل می‌گیرد و علاقه و پایبندی به هر دو فرهنگ باعث انسجام اجتماعی می‌شود. این یافته همسو با یافته‌های میرزائی (۱۳۹۶)، بوستانی و همکاران (۱۳۹۶) است.

آخرین راهبرد مورد استفاده کودکان کار افغانی برای هویت‌یابی و فرهنگ‌پذیری در جامعه جدید، حاشیه‌گزینی یا انزواطلبی است. این راهبرد موقعی رخ می‌دهد که فرد هم فرهنگ و هویت ملی و قومی و هم فرهنگ جامعه جدید را طرد می‌کند. در واقع، هنگامی که علاقه و وابستگی به هویت فرهنگی سرزمین مادری و حفظ ارزش‌های آن تضعیف می‌شود و از جهتی دیگر دلبستگی به برقراری

ارتباط فرهنگی با دیگر افراد، به خاطر ترس از حذف شدن یا نابرابری تضعیف شود؛ راهبرد انزوای طلبی پدیدار می‌شود که نوعی از خودبیگانگی، از هم پاشیدگی و طرد اجتماعی است. در این راهبرد، کودکان افغانی در لاک انزوا فرو رفته و خودشان را جدا از جامعه میزبان می‌دانند. آنها هیچ‌گونه احساس وابستگی و تعلق خاطر به فرهنگ و ارزش‌های جامعه ایرانی ندارند و هیچ‌گونه مشارکتی در جامعه ندارند. همچنین این کودکان هیچ تمایلی به انطباق با جامعه جدید ندارند و احساس آنها در خصوص این مسئله، سازگاری آنها را با جامعه ایرانی کاهش می‌دهد. علاوه بر این، روحیه غربت‌زدگی و ناسازگاری با جامعه جدید، و از سوی دیگر عدم اطمینان به بازگشت به کشور خودشان، چنین افرادی را مستعد انزوای اجتماعی می‌کند.

در مجموع، می‌توان گفت که راهبردهای هویت‌یابی و فرهنگ‌پذیری از سوی کودکان افغانی در جامعه ایرانی آرام‌آرام و در نتیجه تعامل و ارتباط با ارزش‌ها، هویت و فرهنگ جامعه میزبان پدیدار می‌شوند. راهبردهای انفصال و انزوای طلبی عاملی مهم در حاشیه‌ای شدن و سوق پیدا کردن کودکان کار افغانی به سمت انزوای اجتماعی است. راهبرد همانندسازی نیز موجب ذوب و ادغام کودکان کار افغانی در ارزش‌ها و فرهنگ جامعه ایرانی و عدم پایبندی به فرهنگ خودی و شکل‌گیری نوعی هویت منفی در آنها است. اما راهبرد یکپارچگی متداول‌ترین نوع راهبرد فرهنگ‌پذیری است؛ چرا که کودکان افغانی در عین پایبندی و حفظ هویت فرهنگی و ارزش‌های جامعه خویش، خود را با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه میزبان تطبیق می‌دهند.

نوجوانانی که از راهبردهای جدایی و حاشیه‌گزینی برای فرهنگ‌پذیری با جامعه میزبان استفاده می‌کنند خود را متفاوت از اکثریت جامعه و جدا از جریان اصلی جامعه می‌دانند. آنها به جامعه ایران احساس تعلق ندارند و با آن احساس همبستگی نمی‌کنند. با توجه به تعداد زیاد مهاجران افغان در ایران، استقرار خانواده‌های افغان، شکل‌گیری نسل دوم و سوم آنها در ایران ظر می‌رسد بی‌توجهی به مسائل و مشکلات این افراد و اتخاذ سیاست‌های طردکننده برای آنها در آینده پیامدهای بسیاری در

سطح فردی و اجتماعی داشته باشد. در این راستا، آگاهی‌بخشی و تأکید بر اشتراکات زبانی، فرهنگی، تاریخی و دینی میان مهاجران افغانستانی و اعضای ایرانی می‌تواند در جهت تعدیل پیشداوری‌های عمومی و پیامدهای احتمالی آن همچون تحقیر و تبعیض نسبت به این مهاجران و کاهش احساسات منفی کودکان و نوجوانان افغانی نسبت به جامعه میزبان بسیار مؤثر افتد.

از جمله محدودیت‌های پژوهش حاضر، قابل‌تعمیم نبودن نتایج پژوهش (با توجه به کیفی بودن روش پژوهش) به همه مهاجران و کودکان کار افغانی است و بایستی در تفسیر و به‌کارگیری نتایج پژوهش حاضر جانب احتیاط رعایت گردد. همچنین، برخی از مشارکت‌کنندگان بنا به دلایل مختلفی (فاش شدن اسرار خود و ترس از بین رفتن گمنامی) حاضر نبودند فرایند مصاحبه‌شان ضبط شود. برای رفع این محدودیت، پژوهشگر شخصاً مصاحبه را انجام داد و متن مصاحبه توسط یک همکار مجرب حین مصاحبه مکتوب شد.

کتابنامه

۱. ایمان، م. ت.، و مرادی، گ. (۱۳۸۸). بررسی رابطه بین راهبردهای فرهنگ‌پذیری و سلامت روانی در میان مهاجران. *جامعه‌شناسی کاربردی*، ۲۰(۱)، ۱۷۰-۱۴۷.
۲. ایمانی، ن.، و نرسیسیانس، ا. (۱۳۹۱). مطالعه انسان‌شناسانه پدیده کودکان کار خیابانی در شهر کرج. *مسائل اجتماعی ایران*، ۳(۱)، ۳۲-۷.
۳. بوستانی، د.، مرادی، ع.، و همتی‌فر، م. ر. (۱۳۹۶). بررسی رابطه بین محرومیت نسبی و هراس اجتماعی با استرس‌های فرهنگ‌پذیری مهاجران واردشده به شهر طبس. *جامعه‌شناسی کاربردی*، ۲۸(۶۵)، ۱۱۳-۱۳۰.
۴. خسروی، ر.، بهادری، ر.، گراوند، ف.، و احمدی، ع. (۱۳۹۸). مطالعه عوامل مرتبط با سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی ساکن در شهر شیراز. *دوفصلنامه مطالعات جمعیتی*، ۵(۹)، ۱۷۵-۱۴۹.

۵. قاسمی، و.، و امیری، م. (۱۳۸۹). سازگاری اجتماعی و فرهنگی مهاجران ایرانی در آمریکا. علوم اجتماعی، ۴(۸)، ۱۵۸-۱۳۱.
۶. کاظم‌زاده، ن.، مهدوی‌آراء، م.، و عبدی، م. (۱۴۰۰). سازگاری فرهنگی مهاجران در رمان شیکاگو، اثر علاء‌الأسوانی؛ بر اساس نظریه فرهنگ‌پذیری جان بری. ادب عربی، ۱۳(۴)، ۱۷۲-۱۵۱.
۷. میرزائی، ح. (۱۳۹۵). راهبردهای فرهنگ‌پذیری و بهداشت روانی مهاجرین افغانستانی در شهرک قائم قم (مطالعه‌ای انسان‌شناختی). پژوهشنامه مددکاری اجتماعی، ۳(۷)، ۲۴۵-۱۸۹.
۸. میرزائی، ح. (۱۳۹۶). بررسی انطباق تحصیلی مهاجران افغانستان در ایران. پژوهشنامه مددکاری اجتماعی، ۴(۱۱)، ۸۴-۴۳.
9. Alaedini, P. (2020). *Afghan migrants in Tehran: Toward formal integration*. In *Mobility and forced displacement in the Middle East* (pp. 103-132). Oxford University Press.
10. Batuchina, A., & Straksiene, G. (2019). Phenomenological perspective in researching immigrant children's experience. *International journal of science annals*, 2(1-2), 26-32.
11. Berry, J. W. (2005). Acculturation: Living successfully in two cultures. *International journal of intercultural relations*, 29(6), 697-712.
12. Berry, J. W. (2019). *Acculturation*, Cambridge University Press, Queen's University, Kingston and Higher School of Economic. Moscow.
13. Berry, J. W., & Sam, D. L. (1997). Acculturation and adaptation. *Handbook of cross-cultural psychology*, 3(2), 291-326.
14. Bhugra, D. (2004). Migration and mental health. *Acta psychiatrica scandinavica*, 109(4), 243-258.
15. Denzin, N. K., Lincoln, Y. S., Giardina, M. D., & Cannella, G. S. (Eds.). (2023). *The Sage handbook of qualitative research*. Sage publications.
16. Ferguson, G. M., Causadias, J. M., & Simenec, T. S. (2023). Acculturation and Psychopathology. *Annual Review of Clinical Psychology*, 19, 381-411.
17. Hutauruk, K. A. P. P., Redi, A., & Suparno, S. (2023). Selective Policy in Handling Illegal Immigrants. *Jurnal Indonesia Sosial Sains*, 4(05), 425-431.
18. Karaköse, G., & Yaylacı, F. G. (2023). International migration and integration: Turkish immigrants in Poland. *Migration Letters*, 20(2), 155-169.
19. Kimpimäki, M. (2023). Arrangement of Illegal Immigration at the Northern Borders of Finland. *Migration Letters*, 20(4), 126-134.

20. Knaack, P. (1984). Phenomenological research. *Western journal of nursing research*, 6(1), 107-114.
21. Kreienkamp, J., Bringmann, L. F., Engler, R. F., de Jonge, P., & Epstude, K. (2024). The Migration Experience: A Conceptual Framework and Systematic Scoping Review of Psychological Acculturation. *Personality and Social Psychology Review*, 28(1), 81-116.
22. Kurt, G., Ekhtiari, M., Ventevogel, P., Ersahin, M., Ilkkursun, Z., Akbiyik, N., & Acarturk, C. (2023). Socio-cultural integration of Afghan refugees in Türkiye: the role of traumatic events, post-displacement stressors and mental health. *Epidemiology and Psychiatric Sciences*, 32, e51.
23. Kuschminder, K., & Dubow, T. (2023). Moral exclusion, dehumanisation, and continued resistance to return: Experiences of refused Afghan Asylum seekers in the Netherlands. *Geopolitics*, 28(3), 1057-1078.
24. Neto, J., & Neto, F. (2023). Acculturation and self-esteem among Indian immigrants in Portugal. *Journal of International Migration and Integration*, 24(1), 385-402.
25. Obilor, E. I. (2023). Convenience and purposive sampling techniques: Are they the same. *International Journal of Innovative Social & Science Education Research*, 11(1), 1-7.
26. Phillips-Pula, L., Strunk, J., & Pickler, R. H. (2011). Understanding phenomenological approaches to data analysis. *Journal of Pediatric Health Care*, 25(1), 67-71.
27. Raturi, R., & Cebotari, V. (2023). The impact of parental migration on psychological well-being of children in Ghana. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, 49(1), 192-211.
28. Safak, A., Nisanci, Z. N., & Olcum, G. (2024). Acculturation conditions and orientations of Afghan and Syrian refugee entrepreneurs in Turkey. *International Journal of Intercultural Relations*, 99, 101940.
29. Safdar, S., Struthers, W., & van Oudenhoven, J. P. (2009). Acculturation of Iranians in the United States, the United Kingdom, and the Netherlands: A test of the multidimensional individual difference acculturation (MIDA) model. *Journal of Cross-Cultural Psychology*, 40(3), 468-491.
30. Sukmawati, S., Salmia, S., & Sudarmin, S. (2023). Population, Sample (Quantitative) and Selection of Participants/Key Informants (Qualitative). *Edumaspul: Jurnal Pendidikan*, 7(1), 131-140.

31. Tartakovsky, E. (2012). Factors affecting immigrants' acculturation intentions: A theoretical model and its assessment among adolescent immigrants from Russia and Ukraine in Israel. *International Journal of Intercultural Relations*, 36(1), 83-99.
32. Vollebregt, S. J., Scholte, W. F., Hoogerbrugge, A., Bolhuis, K., & Vermeulen, J. M. (2023). Help-seeking undocumented migrants in the Netherlands: Mental health, adverse life events, and living conditions. *Culture, Medicine, and Psychiatry*, 47(4), 1067-1089.
33. Xu, L., Tang, F., Chen, Y., & Dong, X. (2023). Acculturation and depressive symptoms among older Chinese immigrants in the United States: The roles of positive and negative social interactions. *Aging & Mental Health*, 27(3), 604-611.